

فلسفه دین، دوره ۱۶، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۸
صفحات ۶۹۶-۶۷۷ (مقاله پژوهشی)

بازخوانی نظریه خلافت انسان در حکمت صدرایی

رضا رضازاده*^۱، مهناز مظفری فر^۲

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

۲. دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۲۱)

چکیده

در الهیات و حکمت صدرایی مقام «خلافت الهی» غایت وجود انسان و عالم هستی است. ملاصدرا با کمک تبیین و براهین عقلانی و با تکیه بر آموزه‌های وحیانی در صدد توضیح این انگاره برآمده است. هدف نویسندگان در این جستار بازخوانی نظریه ملاصدرا و تأمل در برخی از تفاسیر عقلی اوست. مطابق این نظریه، انسان، خلیفه، نماینده و مظهر خدای تعالی است، خواه به عنوان خلافت صغری (در زمین) و خواه خلافت کبری (در آسمان و عوالم روحانی). ملاصدرا بر آن بوده که انسان به سبب برخورداری از معرفتی که تعلیم خداوند است، شایستگی مقام خلافت الهی و مسجود ملائکه شدن را پیدا کرد. اختلاف وجودی و سرشت و سرنوشت انسان با موجودات دیگر، اعم از فرشتگان، شیاطین، حیوانات، گیاهان و جمادات بر همین مبناست. از این جهت، انسان «امانتدار» خداست، یعنی صفتی وجودی و نوعی کمال نوری بر انسان افاضه شده‌اند و تنها و تنها به او اختصاص دارد.

واژگان کلیدی

انسان، حکمت صدرایی، خلافت الهی، هبوط.

بیان مسئله

بشر همواره به دنبال پاسخ به «کیستی» و فهم جایگاه و نقشش در جهان آفرینش بوده و هست. یکی از شایع‌ترین پاسخ‌ها مقام خلیفه الله بودن اوست که عموماً در دل آموزه‌های ادیان آسمانی ریشه دارد و در تاریخ تفکر مورد فحص و نظریه‌پردازی قرار گرفته است. بسیاری از امتیازات انسان به گونه‌ای به این نقش و نسبت ارتباط دارد چنانکه در این حقیقت، جنسیت، زمان، مکان و امثال اینها تأثیر ندارد، همان‌طور که در آموزه‌های قرآنی می‌یابیم که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). سیاق این آیه نشان می‌دهد که منظور اصلی از خلقت آدم، سکونت وی در زمین و رسیدن به مقام خلیفه الله بود. مفسران در اینکه مقصود از این خلیفه چه کسی است و اینکه اساساً ملاک آن چیست و معنا و مضمون سجده ملائکه در برابر این خلیفه چه بوده و آیا اساساً همه انسان‌ها به مقام خلافت الهی می‌رسند، بر یک نظر نیستند. ملاصدرا و برخی شارحان وی، در این زمینه به ارائه پاسخ‌های قابل تأملی دست زدند که شایسته بازخوانی و توجه است. هدف جستار پیش رو با توجه به مسئله اساسی این پژوهش، بررسی دیدگاه ملاصدراست، در پرتو برخی آرای متفکر هم‌مشرک وی، سید محمد طباطبایی.

انسان و مقام «خلافت الهی»

یکی از مسائلی که همواره در حوزه فلسفه و الهیات مورد بحث و کاوش بوده، جایگاه و نقش انسان در رابطه و نسبتش با خداست. انسان در بیان حکمی ملاصدرا، خلیفه و نایب خداست. این یعنی هر کاری که ما در این عالم انجام می‌دهیم، استخلافی است و اصلش به خدا برمی‌گردد و افراد انسانی چه ناقص و چه کامل، به قدر بهره‌ای که از انسانیت دارند، از مرتبه خلافت بهره می‌برند (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۱۰۹)، وی در جایی آورده است: «خلیفه کسی است که به خاطر استحقاقش، جانشین دیگری می‌شود به گونه‌ای که این استحقاق و شایستگی در غیر او یافت نشود» (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۰۰). به نظر می‌رسد خواستگاه مفهوم «خلیفه/ نیابت» در قاموس حکمت ملاصدرا در وهله اول، آموزه‌های اسلامی بوده و در وهله بعد پردازش معنایی مبتنی بر ادبیات فلسفی و عرفانی اوست.

توجه به نصوص قرآنی روشن می‌کند که خداوند با سپردن کارها به دست انسان، او را جانشین خود کرد و به او اجازه داد که در تمام عالم تصرف کند و موجودات را تحت تسخیر آن خلیفه درآورد. شاید این سؤال به ذهن متبادر شود که از کجا معلوم می‌شود انسان قائم مقام خداوند است و مسئله بر سر خلافت خداوند و جعل جانشین برای خود و نه برای غیر اوست. در پاسخ می‌توان گفت از سیاق آیهٔ خلافت، چنین برمی‌آید که مسئله بر سر خلافت خداوند و نمایندگی او روی زمین است؛ آنچه در وهلهٔ اول، از این آیه به ذهن متبادر می‌شود، مسئلهٔ خلافت از خداوند است و این استظهاری محسوب می‌شود که به فحوای سخن و ظهور آیه نزدیک‌تر و بلکه بهتر است. همین که خدا به فرشتگان می‌فرماید: من خلیفه (در زمین) قرار خواهم داد، بی‌آنکه بگوید خلیفه به جانشینی چه کسانی است، خود این ظهور را دارد که خلافت از خود من (خدا) است. اگر حاکمی اعلام کند که من جانشینی تعیین خواهم کرد، آنچه ابتدائاً به ذهن می‌آید، این است که به جای خود، خلیفه تعیین می‌کند. گذشته از این، می‌خواهد مطالبی برای فرشتگان بیان کند که برای دریافت امر سجده آماده شوند. هنگامی که خدا می‌خواهد به فرشتگان بگوید: در نظر دارم موجودی بیافرینم، قاعدتاً باید آن را معرفی کند که این موجود چیست یا اشاره کند که آنها چرا باید بر او سجده کنند، مناسب مقام، معرفی و فراهم آوردن زمینهٔ اطاعت امر است. پس مناسب است که بگوید: موجودی خلق خواهم کرد که خلیفهٔ خود من است و شما باید بر او سجده کنید. اگر تنها بگوید که موجودی است که جای دیگران را می‌گیرد، گفتن ندارد. وجه دیگری برای این مسئله می‌توان ذکر کرد؛ اینکه هنگامی که خداوند می‌فرماید می‌خواهم موجودی بیافرینم که خلیفهٔ من است، فرشتگان می‌گویند: آیا کسی را خلیفه می‌کنی که افساد و خونریزی خواهد کرد؛ در حالی که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم. این، یک درخواست مؤدبانه و حاکی از این است که بهتر خواهد بود اگر ما را خلیفه کنی، نه موجودی خونریز را. از جملات بعدی که خداوند می‌فرماید (انبیونی بأسماء هؤلاء إن کنتم صادقین؛ بقره: ۳۱) می‌توان دریافت که فرشتگان، ادعایی داشته‌اند که قابل صدق و کذب بوده است. «إن کنتم صادقین» یعنی چه؟ ظاهراً یعنی اگر راست می‌گویید که شما بهتر لایق خلافت هستید، به من خبر دهید. در واقع آنچه فرشتگان را مجاب کرد، همان بود که دانستند آدم دانشی دارد که آنها ندارند؛ پس معلوم می‌شود

که آنان ادعا داشتند که لا یَقْتَرِنَنَّ. اینک به نتیجه نهایی می‌رسیم: اگر صرفاً مسئله جانشینی کسی از کسی بود (و نه جانشینی خدا)، دیگر چه نیازی بود به اینکه فرشتگان، بر لیاقت خود تأکید کنند؟ آنها که مزاحم انسان نیستند و آنها نیز آفریده خدایند. پس آنان به رسیدن به مقام ارجمندی طمع داشتند و این چیزی جز خلافت الهی نیست. بنابراین هر چند خداوند نفرمود «خلیفتی» با استفاده از این دلایل می‌توان پی برد که مقصود جانشینی خداوند بوده است (برای آگاهی بیشتر رک: مصباح یزدی، ۱۳۷۶: ۳۶۵ - ۳۶۴). همچنین از عبارت «انی جاعل فی الارض خلیفه...» و ضمیر متکلم وحده‌ای که به کار رفته است، می‌توان استنباط کرد که متکلم (خداوند) برای خود جانشین جعل کرد، نه برای غیر. همچنین جریان سجده برای خلیفه نیز نشان می‌دهد که انسان خلیفه خداست، نه خلیفه شخص دیگر، چرا که برای خود آن مستخلف عنه، سجده ملایکه مطرح نیست، چه رسد سجده برای خلیفه او. اگر انسان خلیفه غیر خداوند در زمین می‌شد، کرامتی برای وی نبود و به علم به اسما و یا برخورداری از مقام تسبیح و تقدیس نیازی ندارد، تا سبب سؤال و اعتراض فرشتگان شود و این گونه از جعل خلافت، تعجب نمی‌کردند.

در واقع خداوند خواسته خود را به فرشتگان اعلام می‌کند که: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً» و به اعتقاد محققان قول حق تعالی، فعلی و عبارت بوده از انشای امری که اراده الهی بر خلق و ایجاد آن تعلق گرفته است. ملاصدرا هدف حق تعالی از اعلام اراده‌اش به ملایک را، نشان دادن صورت حقایق به آنها می‌داند (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۰۰). وی می‌نویسد:

هدف از وجود عالم و ایجاد پی‌درپی اشیا و قوای طبیعی و نباتی و حیوانی در آن، وجود انسان و خلیفه الهی است که نهایت خلقت عناصر و ارکان است. زیرا او خالص و اصل آنهاست و موجودات دیگر از تفاله انسان آفریده شده‌اند. و به همین دلیل است که آنها از بین می‌روند و دور انداخته می‌شوند، ولی انسان پایدار و باقی است و به سوی خدای خویش برمی‌گردد. پس انسان میوه درخت وجود است که سراسر عالم وجود، برای انسان و انسان برای آفریدگارش خلق شده است (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۲۰۲).

بر همین اساس است که خداوند عناصر، معادن، جمادات، نباتات و حیوانات و آنچه

در آسمان و زمین هست را برای انسان آفریده است؛ زیرا هدف از ایجاد ارکان و عناصر، نبات است و هدف از ایجاد نبات، حیوان و هدف از ایجاد حیوان، اجساد بشری، و هدف از اجساد بشری، ارواح انسانی و هدف از ایجاد ارواح انسانی، آن است که خلیفه الهی در زمین به وجود آید (رک: ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۱۴۷؛ ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۵: ۳۲۸).

در حکمت صدرایی برای انسان دو نوع خلافت مطرح شده است: خلافت صغری که نمایندهٔ خدا بودن در زمین بوده و خلافت کبری که جانشین او بودن در آسمان و عالم مجردات و جهان ملک و ملکوت است. خداوند متعال بنا به حکمتش، اراده کرد تا در زمین، خلیفه و جانشینی تعیین کند. همهٔ آن چیزهایی را که در زمین هست، آفرید و تحت سیطرهٔ آن خلیفه قرار داد تا شرایط خلافت صغری برای او فراهم شود؛ برای رسیدن به این مقام، خداوند سبحان به فرشتگان فرمان اطاعت و فرمانبرداری از او را داد و وقتی که زمان سلطنت و خلافت صغری به پایان رسید، آنها را برای پذیرش خلافت کبری آماده کرد و همهٔ آنچه را در جهان ملک و ملکوت هست، تحت تسخیر او درآورد. چنانکه فرمود «وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جاثیه: ۱۳) و سپس فرمان داد تا همهٔ ملایک ملک و ملکوت از این نایب ربانی اطاعت و در برابر این خلیفه الهی سجده کنند و با به سجده افتادن فرشتگان در برابر حضرت آدم(ع)، به نمایندگی از حق تعالی، عالم خلق و امر برای او به پایان رسید. «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (اعراف: ۵۴). به این ترتیب است که خداوند بر این آفرینش خود «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴) تحسین می گوید (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۴: ۴۱۰). با این حال، در اینجا شاید سؤالی مطرح شود که خدای سبحان همواره حضور دارد و هرگز غایب نبوده است؛ در این صورت جانشینی نسبت به او معنا نخواهد داشت، پس اینکه گفته می شود خدا خواست جانشینی در زمین برای خود بیافریند و به همین خاطر آدم(ع) را آفرید، چه معنایی دارد؟ این چه خلافتی است که با حضور خود شخص، تحقق می پذیرد؟

در پاسخ به این سؤال می توان گفت که مسلم است که خلافت انسان به معنای خالی شدن صحنهٔ وجود از خداوند و واگذاری مقام الوهیت خدا به انسان نیست، زیرا نه غیبت و

محدودیت خدا تصورشدنی است و نه استقلال انسان در تدبیر امور. بلکه انسان موجودی ممکن و فقیر بوده و حتی از اداره امور خود ناتوان است، چه برسد به تدبیر کار دیگران. این، به معنای «آیت و مظهر» بودن انسان در نسبت با خداست. تفاوت میان آنها همان امتیاز بین ظاهر و مظهر محسوب می‌شود که یکی اصل است و دیگری آیت و نشانه اوست. پس خلافت در این صورت به این معنا خواهد بود که خداوند اصالتاً بر همه چیز احاطه دارد و خلیفه خداست بالعرض؛ و خدایی که بر همه چیز احاطه دارد، آثار قدرتش به واسطه خلیفه‌اش ظهور می‌کند و خلیفه که مظهر آن اصل است نیز، محیط بر همه چیز و قائم مقام او خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۲). شایستگی انسان برای مقام خلافت الهی به چیست؟

ملاصدرا اعتقاد دارد که چون عقل‌ها در بیان چرایی آن حیران و سرگردان شده‌اند، به اظهار نظرهای متفاوت و گوناگون پرداخته‌اند، از جمله اینکه انسان تنها موجودی است که تکلیف را پذیرفت و با وجود فشارها و مشغله‌های جسمانی، مثل شهوت و غضب که در او وجود دارد، توانایی اطاعت و فرمانبرداری از حق تعالی را دارد و انسان همه صفات فرشتگان و حیوانات را در خود جمع کرده است. گذشته از این نظریات متعدد و متنوع، بهترین و محکم‌ترین نظریه از دید ملاصدرا آن بوده که چون انسان دربردارنده همه اسماء و صفات الهی است، شایسته مقام خلیفه‌اللہی شد (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۱۸ - ۳۰۰). پس دلیل فضیلت و برتری آدم و شایستگی او به عنوان خلیفه‌الله، علمش به تمام اسمای کلیه و جزیه است و خداوند رب العالمین با صفت علم «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰) نه با صفت قدرت یا هر صفت دیگری، به اعتراض فرشتگان که می‌گویند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيُسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (بقره: ۳۰) پاسخ می‌گوید.

گذشته از این، هنگامی که فرشتگان به صفت تسبیح و تقدیس خود افتخار کردند، خداوند فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۳۱). مراد از تعلیم اسماء به حضرت آدم (ع) به باور ملاصدرا، تعلیم الفاظی نیست که برای معنای خاص وضع شده‌اند، بلکه منظور این است که خداوند حقیقت اشیا را به حضرت

آدم(ع) نشان داد. همین جا باید به این نکته توجه کنیم که اگرچه تعلیم الفاظ، مستلزم نوعی علم و آگاهی به مدلولات آنهاست، دانستن الفاظ، کمالی به دنبال نخواهد داشت، بلکه در حقیقت، کمال در حکمت و معرفت نهفته است (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۱۹ - ۳۱۸).

همچنین، خداوند اسما را به آدم یاد داد تا فرشتگان بدانند که استحقاق مقام خلافت به خاطر فراوانی و کثرت اطاعت و فرمانبرداری نیست، بلکه خداوند تعیین می‌کند که چه کسی شایستگی رسیدن به این مقام را دارد^۱ و نیز بدانند که آنها در گروه خدمتگزاران و فرمانبرداران قرار دارند، ولی حضرت آدم از اهل فضل و منت بوده، یعنی در واقع خداوند بر حضرت آدم منت نهاده است. ملاصدرا این منت را همان آموختن حقایق اشیای موجود در تمام مراتب و منازل وجود به حضرت آدم می‌داند. بنابراین، دلیل شایستگی حضرت آدم برای مقام خلافت الهی و برتریش بر فرشتگان و جنیان، صورت انسانی او نبوده است، چنانکه فرشتگان می‌پنداشتند و ماده او نیز نبود، آن گونه که شیطان گمان می‌کرد؛ بلکه مقام انسانی او بود، زیرا انسان تنها موجود مرکب از قوه و فعلی بوده که برای رسیدن به بلوغ، در نهایت مرتبهٔ استکمال آفریده شده است (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۱۱ - ۳۰۹).

پاسخ خداوند به استفهام و اعتراض فرشتگان

چرا فرشتگان در خطاب به حق تعالی گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟» (بقره: ۳۰). به عقیدهٔ ملاصدرا چون فرشتگان قبل از دمیده شدن روح، به جسد آدم نگریستند و دیدند که از عناصر چهارگانه آفریده شده است و فهمیدند که دارای صفات حیوانی است که البته مخالف صفات بشری محسوب می‌شود، همان‌طور که آن صفات را در جسد حیوانات و درندگان زیان‌آور پیش از آفرینش آدم دیده بودند، پس از مشاهدهٔ جسد آدم و مقایسهٔ آن صفات و خصوصیات، به این بیان دامن زدند.

۱. استناد به آیه شریفه «مَالِكِ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ...»، ترجمه: پادشاه ملک هستی

تو، هر که را خواهی ملک و سلطنت بخشی و از هر که خواهی بگیری (آل عمران: ۲۶).

توضیح بیشتر اینکه فرشتگان می‌دانستند که آدم موجودی زمینی است و موجود زمینی، مادی و مرکب از قوای شهوی و غضبی خواهد بود و قلمرو ماده، منطقه تراحم‌ها و درگیری‌ها و لازمه‌اش فساد و خونریزی است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۱۵). ملایکه می‌دانستند که انسان از سه قوه شهویه، غاضبه و عاقله برخوردار است، از حکمت چنین جعلی پرسیدند؛ زیرا آثار دو قوه شهوت و غضب که جز افساد و تباهی نیست، نمی‌تواند حکمت جعل و ایجاد باشد و اگر حکمت جعل و ایجاد ظهور برکات قوه عقلیه، یعنی تقدیس و تسبیح باشد، ما آن را انجام می‌دهیم و آفرینش انسان برای چنین مقصودی از قبیل تحصیل حاصل است. ملاصدرا اعتقاد دارد که مبدأ اطلاع و آگاهی فرشتگان از کیفیت زندگی آدمیان در زمین، ناشی از این استنباط قیاسی آنهاست که:

«هر موجودی در زمین آلوده به شهوت و غضب است، و هر جا شهوت و غضب باشد، راه تبهکاری باز است. پس، ممکن نیست موجود زمینی در مقام عصمت قرار گیرد» (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۰۹ - ۳۰۶ و ۳۱۷ - ۳۱۵). در واقع می‌توان گفت که فرشتگان تنها مراحل نازل انسانیت را دیده بودند و از قوه شهوت و غضب انسان که سبب فساد و خونریزی می‌شود، اطلاع داشتند و به همین دلیل گفتند موجودی را که فساد و خونریزی می‌کند، در زمین جانشین خود قرار می‌دهی. غافل از اینکه انسان مرحله کاملی نیز دارد که علم و عقل است و می‌تواند با آن، مانع افساد و خونریزی خود شود و به کمال انسانی برسد و انسان کاملی شود که همه کارهایش به اذن خدا باشد و در افعال او فساد نباشد، بلکه همه افعالش، مظهر عنایت و حکمت الهی باشد و حتی خونریزی او نیز، عنوان جهاد در راه خدا بیابد و مظهر عذاب خداوند شود.

فرشتگان از یک سو به خود و فراوانی فرمانبرداری و اطاعتشان از حق تعالی و استعداد و توانایی خویش در عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه نگاه کردند و از طرف دیگر، به صفات انسانی نگریستند و خود را بزرگ و آدم و فرزندان او را کوچک پنداشتند و گفتند که خدایا! چگونه انسان را که فساد و خونریز است، خلیفه و جانشین خود قرار می‌دهی و در صورتی که این ما هستیم که تو را تسبیح می‌گوییم و عبادت می‌کنیم؟! (ما با ویژگی‌هایی

که داریم برای منصب خلافت شایسته‌تریم). خداوند با عبارت «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰) به ملائکه ابتدا پاسخ اجمالی می‌دهد، سپس با آیات «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) و «إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا» (آل عمران: ۳۳) و «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ» (ص: ۷۵) مفصلاً به بیان تفاوت میان آنان و آدم و جایگاه هر کدام می‌پردازد (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۲: ۳۰۷ - ۳۰۶).

ملاصدرا در بخش دیگری از تفسیرش توضیح می‌دهد که سخن فرشتگان، اعتراض به کار خداوند نبوده، بلکه درخواستی بوده است برای روشن شدن حکمت این کار خدا و گویا آنان با آیه «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» درخواست می‌کنند که پروردگارا تو حکیمی و کار بیهوده انجام نمی‌دهی، پس چه حکمتی در کار است که در زمین کسی را جانشین خود قرار می‌دهی که دارای قوهٔ شهویه است که سبب شر و فساد می‌شود و قوهٔ غضبیه دارد و این قوه منشأ خونریزی و تبهکاری است. یا به دلیل تعجب آنان در کار خداوند بود که چگونه خداوند برای آبادانی و اصلاح زمین، کسی را جانشین خود قرار می‌دهد که در آن فساد می‌کند، در صورتی که موجوداتی مثل ملائکه وجود دارند که معصوم هستند و کاملاً منزّه از شر و فسادند. پس سخن فرشتگان اعتراض به کار خدا یا طعنه زدن به بنی آدم، با افتخار به پاکی خودشان و بی‌اعتنایی به آدم نیست، زیرا فرشتگان از این صفات دور هستند و به دلیل معصومیتشان هرگز کار بیهوده و باطل نمی‌کنند و اصولاً بدون اجازهٔ خدا حرف نمی‌زنند. چنانکه خداوند آنان را چنین توصیف می‌کند: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْلَمُونَ» (الأنبياء: ۲۷).

ملاصدرا با نظر این گروه مخالفت کرد و اعتقاد داشت که مبدأ اطلاع و آگاهی فرشتگان یا از راه وحی است؛ یا چون آنها از نوشته‌های بر لوح محفوظ آگاهی دارند، یا به دلیل نفوذ این مسئله در ذهنشان است که عصمت از گناهان و شرور، از ویژگی‌های آنان است و موجود زمینی نمی‌تواند معصوم باشد. از این‌روست که خداوند با عبارت «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» به آنها پاسخ داد و اضافه می‌کند که شبههٔ فرشتگان و کسب خبرشان، به نحو دیگری نیز توضیح‌دانی است؛ یعنی، انسانی که از میان تمام موجودات عالم امکان و تمام

مراتب و طبقات آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آنهاست، به مقام خلافت برگزیده و مسجود ملایک شد؛ از خاک آفریده شده است و در ابتدای آفرینش خود، در پایین‌ترین مرتبه قرار داشت. پس چگونه از مرتبه نبات، حیوان، طبقات و مراتب آسمان‌ها و نفوس و عقول گذر کرد تا خلیفه خدا شد؟ (ملاصدرا، ۱۳۶۴: ۳۰۹ - ۳۰۸).

نظر نهایی ملاصدرا این است که چون فرشتگان به تک‌تک قوای شهویه و غضبیه و عقلیه انسان نگاه کردند و از فضیلت این قوا (هنگامی که تحت تصرف و کنترل عقل باشند) غفلت کردند، در صدد کسب خبر برآمدند که حکمت خداوند در انتخاب چنین خلیفه‌ای چیست. غافل از اینکه منشأ خلافت آدم، قرب و شرف اوست، زیرا هر چه موجود در نظام هستی، به حق تعالی نزدیک‌تر باشد، از کمالات بیشتری برخوردار است (ملاصدرا، ۱۳۶۴: ۳۱۷ - ۳۱۵). به همین دلیل است که ملاصدرا سر نهفته در «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» را استعداد نهفته در وجود آدم می‌داند که از دید فرشتگان پوشیده ماند، زیرا آنان علوم محدودی دارند و هر یک در مرتبه‌ای از وجود قرار دارد که بالاتر از آن نمی‌تواند برود، پس اگر چه شاهد بر ملکوتند، اما خداوند به دلیل مرتبه وجودیشان پنهان و غایب از آنهاست، ولی انسان صورتی دارد از عالم حس و شهادت و روحی از عالم غیب و ملکوت که با تربیت می‌تواند از عالم شهادت، به ملکوت که عالم غیب است راه یابد و با پیروی از حق تعالی از ملکوت به جبروت صعود کند و در مقام خلافت خدا عالم غیب و شهادت باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۴: ۳۰۷). این دو یا چند ساحتی بودن آدمی در نظریه‌پردازی ملاصدرا برای ترسیم سلوک به سوی حق نقش بسیاری دارد و در قالب نظریه مشهور جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس مطرح شده است.

نفس انسان در آغاز آفرینش مادی است، ولی در ادامه رو به مجرد از ماده می‌نهد و به اوج مجرد خویش می‌رسد: «اعلم أن نفس الانسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء اذا استکملت و خرجت من القوة الی الفعل» (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۶۴). انسان به دلیل همین دو بعد جسمانی و روحانی وجودیش می‌تواند اوصاف متقابل را بپذیرد که برخی مادی و برخی الهی هستند و سپس در سایه اختیار و داشتن بینش و گرایش به حق یکی از دو راه خیر و شر را برگزیند، بر

خلاف فرشتگان که آنها را مقام معلومی است. خداوند در جواب ملائکه فرمود که آدمیان این کارهایی که شما می‌گویید، نمی‌کنند، بلکه در جواب ایشان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، یعنی اگرچه آدمیان این کارها را انجام می‌دهند، ولی آنها می‌توانند با تهذیب نفس و از قوهٔ به فعلیت رساندن استعدادهای نهفتهٔ خود، از فرشتگان بالاتر روند.

ملاصدرا تأکید می‌کند که با تأمل در احوال موجودات دیگر غیر از انسان درمی‌یابیم که آنها یا در مقام خود ثابت هستند و هیچ‌گونه حرکتی به سوی کمال ندارند یا در حرکت به سوی غایت مطلوب، بسیار کند هستند:

الف) فرشتگان مقرب، احتیاجی به استکمال و حرکت کردن به سوی کمال ندارند؛ زیرا آنها دارای قرب دائمی به معبودِ اعلا هستند؛

ب) فرشتگان سماوی نیز هر یک دارای مقامی در عبودیت دائمی خود هستند و انگیزه‌ای برای خروج از آن مقام ندارند. ایشان مانند اهل بهشت، در منازل و مقامات خود هستند که اشراقات متوالی خداوند، لذت و ابتهاج دائمی در آنها ایجاد می‌کند؛

ج) شیاطین از آتش آفریده شده‌اند و قوت آتش، موجب خودبینی و حب ریاست در آنهاست. از این رو به عبودیت تن نمی‌دهند و از استکبار و تفاخر دست نمی‌کشند. حال اجنه نیز چنین است و گرچه عده‌ای از آنها مسلمانند، از آتش آفریده شده‌اند و آتش قوی‌ترین عنصر و بسیار دور از تأثیرپذیری است؛

د) جمادات بر دو گونه‌اند. برخی از آنها (بنا بر حرکت جوهری و جسمانیت حدود نفس آدمی) در مسیر انسان شدن قرار می‌گیرند و به انسان تبدیل می‌شوند و برخی چنین نیستند. قسم دوم یا مانند سنگ و یاقوت دارای قوت جمادی هستند و به دلیل صلاحیت به چیز دیگری تبدیل نمی‌شوند یا چنین نیستند و به صورت دیگری تبدیل می‌شوند که نهایت آن صورت محکمی مانند سنگ است؛

ه) گیاهان و حیوانات غیر از انسان نیز، حکمی همانند جمادات دارند.

بنابراین فقط انسان است که چون بین قوهٔ صرف و فعلیت محض واقع شده است،

می‌تواند دائم در حرکت باشد تا به مقصد نهایی خود برسد و به همین دلیل، رجوع، توبه و سلوک در آدمی وجود دارد. از این رو او افضل موجودات است و دلیل این فضیلت همان قوه و نقصانی است که عده‌ای مانند صابئان را به گمان انداخت که درجه آدمی از درجه فرشتگان پست‌تر است؛ در حالی که همین نقصان، دلیل فضیلت آدمی بر فرشتگان است و موجب می‌شود که از آنها فراتر رود.

در بین مخلوقات، تنها آدمی استحقاق ارتقا به عالم قدس و رضوان خداوند را دارد؛ به گونه‌ای که می‌تواند مقامی برتر از فرشتگان یابد. منشأ این امر، همان ضعف، عجز، فقر و کثرت آفات و امراض است. مخلوقی که در آغاز خلقت بدین گونه نباشد، کمالی را در خود تصور می‌کند و حالت انتظار برای رسیدن به کمال، در او به وجود نخواهد آمد (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۵: ۲۷۰).

ملاصدرا سبب شایستگی انسان برای مقام خلافت را، وجود نیروی عقل می‌داند. بدون تردید یکی از برجسته‌ترین تمایزات بین انسان و دیگر موجودات، داشتن نیروی عقل است. ملاصدرا پس از آنکه مراتب عقل نظری و عملی را بیان کرد، یادآوری می‌کند که انسان پس از پشت سر گذاشتن این مراتب، به مقام و درجه عین‌الیقین و حق‌الیقین نائل و شایسته مقام خلافت الهی می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۶۶).

علامه طباطبایی نیز همانند ملاصدرا اعتقاد دارد که سخن فرشتگان اعتراض به کار خداوند نبود، بلکه پرسش از امری بود که نسبت به آن جاهل بودند و می‌خواستند اشکالی را که در مسئله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده بود، حل کنند، نه اینکه در کار خدای تعالی اعتراض و چون و چرا کرده باشند. پس خلاصه کلام آنها به این معنا برمی‌گردد که: خلیفه قرار دادن تنها به این منظور است که وجود آن خلیفه، نمایانگر وجود خدا باشد و زندگی زمینی اجازه چنین نمایشی را به آدم نمی‌دهد، بلکه برعکس او را به سوی فساد و شر می‌کشاند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۷۸). خدای تعالی در رد این سخن ملائکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

به عقیده علامه، زمینه و سیاق کلام به دو نکته اشاره دارد. اول اینکه منظور از خلافت

نامبرده، جانشینی خدا در زمین بود، نه اینکه انسان جانشین ساکنان قبلی زمین شود که در آن زمان منقرض شده بودند و خدا خواسته که انسان را جانشین آنها کند، دلیلش جوابی که خدای سبحان به ملائکه داد و این است که اسما را به آدم تعلیم داد و سپس فرمود: حال، ملائکه را از این اسما باخبر کن و این پاسخ با احتمال نامبرده هیچ تناسبی ندارد. البته از نظر علامه خلافت مذکور، به شخص آدم (ع) اختصاص ندارد. بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او شریکند، آن وقت معنای تعلیم اسما این می‌شود که: خدای تعالی این علم را در انسان به ودیعه سپرده، به طوری که آثار آن ودیعه، به تدریج و به‌طور دائم، از این نوع موجود سربزند. دلیل و مؤید این عمومیت خلافت، آیه «اذْجَعَلْكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» (اعراف: ۶۹) و آیه: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» (یونس: ۱۴) است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۷۹ - ۱۷۸). سپس خدای سبحان در پاسخ و رد پیشنهاد ملائکه مسئلهٔ فساد و خونریزی را از این موجود زمینی نفی نکرد و فرمود: خلیفه‌ای که من در زمین می‌گذارم، خونریزی نخواهد کرد و فساد نمی‌کند و نیز ادعای ملائکه را «مبنی بر اینکه ما تسبیح و تقدیس تو می‌کنیم» انکار نکرد، بلکه آنان را بر ادعای خود تقریر و تصدیق کرد. در عوض مطلب دیگری را بیان کرد و آن این بود که در این میان مصلحتی هست که ملائکه قادر به ایفای آن نیستند و نمی‌توانند آن را تحمل کنند. ولی این خلیفهٔ زمینی، قادر به تحمل و ایفای آن است، چون انسان از خدای سبحان کمالاتی را به نمایش می‌گذارد که در وسع و طاقت ملائکه نیست. این مصلحت بسیار ارزنده و بزرگ است، به طوری که مفسدهٔ فساد و خونریزی را جبران می‌کند، به همین دلیل، خداوند ابتدا در پاسخ ملائکه فرمود: «من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید» و در نوبت دوم، به جای آن، این‌گونه جواب می‌دهد که: «آیا به شما نگفتم من غیب آسمان‌ها و زمین را بهتر می‌دانم؟» مراد از غیب همان اسما است، که آنان به آن علم ندارند. پس ملائکه این را نمی‌دانستند، نه اینکه از وجود اسما اطلاع داشتند و از علم آدم به آنها بی‌اطلاع بودند، و گرنه جایی نداشت که خدای تعالی دربارهٔ اسما از آنان سؤال کند. روشن است که پرسش فوق به خاطر این بود که ملائکه از وجود اسما بی‌خبر بوده‌اند، و گرنه حق این بود که به این مقدار اکتفا کند که به آدم بفرماید:

«ملائیکه را از اسمای آنان خبر بده» تا متوجه شوند که آدم علم به آنها دارد، نه اینکه از ملائیکه بپرسد که اسما چیست؟

پس این سیاق به ما می‌فهماند که ملائیکه ادعای شایستگی برای مقام خلافت داشتند و اذعان کردند به اینکه آدم این شایستگی را ندارد و چون لازمه این مقام آن است که خلیفه اسما را بداند، خدای تعالی از ملائیکه در مورد اسما سؤال کرد و آنها اظهار بی‌اطلاعی کردند و هنگامی که از حضرت آدم پرسید و جواب داد، به این وسیله لیاقت آدم (ع) برای جانشینی این مقام و عدم لیاقت فرشتگان ثابت شد. نکته دیگر این است که خدای سبحان در دنباله پرسش خود، این را اضافه کرد: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». این جمله دلالت دارد بر اینکه ادعای ملائیکه ادعای صحیحی نبود، چون چیزی را ادعا کردند که لازمه آن، داشتن علم است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۰ - ۱۷۹).

حقیقت مقام خلیفه الهی

ملاصدرا پس از روشن کردن معانی مبدأ و معاد^۱ برای انسان دو هبوط و فرود آمدن از عدم^۲ به وجود و دو معاد و بازگشت از وجود به عدم را تعریف می‌کند. اولین آن، فرود آمدن انسان از فطرت اولیه، یعنی از عدم و نیستی، به وجود و هستی است و این همان بهشتی بود که آدم و حوا از آن فرود آمدند: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» (بقره: ۳۵)؛ فرود آمدن دوم، نزول از بهشت به دنیا و جهان طبیعت است که با آیه شریفه «أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» (بقره: ۳۸) به آن اشاره شده است. مراد از آمدن به دنیا، نزول از کمال به نقص و

۱. مبدأ عبارت است از فطرت و سرشت نخستین، چنانکه می‌فرماید: «قَدْ خَلَقْتِكُمْ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا» (مریم: ۹)؛ تو را پس از هیچ و معدوم صرف بودن نعمت وجود بخشیدم. و معاد عبارت است از بازگشت بدان فطرت و خارج شدن از این وجود ناقص غیرحقیقی است به عدم و نیستی اصلی چنانکه می‌فرماید: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» (اعراف: ۲۹)؛ شما را در اول بیافرید، دیگر بار در محشر به سویش بازآید (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۲۶۲).

۲. شایان ذکر است که منظور ملاصدرا از به‌کار بردن «عدم» در اینجا، معنای واقعی کلمه و نیستی و نابودی نیست، بلکه به معنای عدم تعین و تشخص است.

سقوط از فطرت اولی است و بدون تردید صدور و ظهور خلق از خالق تنها از این راه امکان پذیر است (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۲۶۲ - ۲۶۱).

ملاصدرا در تفسیرش به مراتب هبوط و نزول دقیق‌تر و ظریف‌تر توجه کرده است. همان‌گونه که انسان در سیر صعودی و استکمالی خویش مراتب و مقاماتی را به ترتیب پشت سر می‌گذارد تا به وطن اصلی خود برسد، در سیر نزولی و ابتدای خلقت نیز، از مراتب و درجات متفاوتی می‌گذرد تا به جهان ماده و طبیعت برسد. این مراتب چنین هستند:

۱. معدن اصلی نفوس آدمی، یعنی عالم علم الهی و قضای ربانی و فیض اقدس، از آن جهت که مقدر در علم الهی است که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)؛ زیرا علم به چیزی، خود مرتبه و نحوه‌ای از وجود بوده و این مقام همان مقام میثاق گرفتن است؛

۲. جنت ارواح که عالم اسمای الهی است. در این مقام روح الهی به انسان دمیده می‌شود و مسجود ملائک قرار می‌گیرد؛

۳. عالم سماء پس از عالم اسما، در این مقام است که با واسطه قرار گرفتن امر لطیف حیوانی که حد فاصل میان روح عقلائی و بدن کثیف ظلمانی است، اول تعلق روح به بدن صورت می‌پذیرد و انسان به واسطهٔ این لطیفهٔ حیوانی که همان صورت انسانیه موجود در عالم اشباح و مثال است، شایستگی ورود به دار حیوان و جنت ابدان را پیدا می‌کند. آیهٔ شریفه «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» به این مقام اشاره دارد. در این بهشت است که به آنها اجازه داده می‌شود که از میوه‌های آن استفاده کنند: «وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» (بقره: ۳۵)؛

۴. آخرین مرتبه، نزول از فطرت اصلی است، یعنی مرتبهٔ هبوط به زمین و تعلق به بدن کثیف ظلمانی و مرکب از اضداد، که منشأ دشمنی و فساد است (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۶۱).

در واقع سیر تکاملی انسان، از دورترین نقطه آغاز می‌شود و می‌تواند به عالی‌ترین

مرتبه هستی برسد که بسته به فعلیت یافتن مقام خلافت الهی و کرامت ذاتی اوست. بنابراین مراتب خلافت الهی برای همه انسان‌ها یکسان نخواهد بود و هر کسی در مرحله‌ای از آن قرار می‌گیرد و هر یک به اندازه ظرفیت وجودی خود، می‌تواند مظهری از صفات حق تعالی باشد. در نگاه ملاصدرا حقیقت انسانی مقوله‌ای تشکیکی است که به میزان برخوردارگی انسان‌ها از عقلانیت بستگی دارد و مرتبه کمال نهایی آن، مختص انبیاست. ملاصدرا می‌نویسد: «و أمّا جوهر النبوة فله جامعیه النشآت الثلاث لكونه کامل القوى الثلاثة الحسیة و المثالیة و العقلیة، فله السیادة العظمی و الرئاسة الكبرى و الخلافة الإلهیة فی العوالم كلها» (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۷: ۱۵۴). انسان‌ها با اجابت دعوت الهی، مراتب ملک و ملکوت را می‌پیمایند و به مظهر اسمای حسنی و خلافت الهی خواهند رسید: «و اعلم إنّ الإنسان المهتدی بنور الله أشرف الخلائق كلها» (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۰۶).

انسان و مقام «امانت»

«امانت الهی» چیست که بر عهده انسان گذاشته شده است؟ با مطالعه فلسفه ملاصدرا درمی‌یابیم که انسان دارای مقام ممتازی بوده و او موجودی است که علاوه بر قوای عملی و تحریکی، قوای ادراکی منظمی دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۱۳۷)؛ به گونه‌ای که قوای ادراکی او از مرتبه حس و خیال آغاز می‌شود و به درجه عقل ارتقا می‌یابد و صدرنشین مجلس نور و حکمت می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۱۳۵). هر یک از افراد بشر به اندازه بهره‌اش از انسانیت، حظی از مرتبه خلافت را به خود اختصاص داده است (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۱۰۹) و سرانجام در میان مخلوقات، از جایگاه شامخی برخوردار شده است.

در حکمت صدرایی منظور از امانت الهی، صفت وجودی و کمال نوری است که خداوند بر انسان افاض کرده است (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۴: ۳۶۷)؛ به تعبیر بهتر، منظور از امانت، قبول فیض الهی بدون واسطه است و تنها موجودی که استعداد پذیرش چنین امری را داشت، انسان و آن هم انسان کامل بود، بنابراین پذیرش فیض وجودی بدون واسطه از

طرف خداوند، به انسان اختصاص دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱: ۴۶۰) و به‌طور طبیعی هیچ موجودی از این مقام بهره‌ای ندارد. تنها انسان است که مظهر اسمای حسناى الهی است. اگر همهٔ اسما مظهري می‌طلبند و عالم در مجموع مظهر اسمای حسناى الهی است، اسم جامع الله هم مظهري می‌خواهد و این مظهر انسان است. دیگر موجودات دارای مقام ثابتند و فقط انسان است که وجودش متحول و دائماً در سیروورت خواهد بود.

نیاز به گفتن ندارد که درک حقیقت امانت در دید ملاصدرا، به فهم قاعدهٔ اصالت وجود و سریان آن در سراسر عوالم و نیز مبانی انسان‌شناختی او متکی است. به این معنا که در حکمت متعالیه، همهٔ موجودات به‌جز انسان از حد خاصی از وجود بهره‌مندند و از آن تعدی نمی‌کنند، چرا که هر کدام غایت معینی دارند و نهایت کمالشان وصول به آن غایت است. در این بین انسان است که می‌تواند از صرافت قوهٔ به نهایت فعلیت برسد (ملاصدرا، ۱۳۸۵ الف: ۱۶۱). نفس به‌واسطهٔ حرکت اشتدادی در وجودش از عقل هیولانی به سمت عقل بالفعل در حال حرکت است، تا بدین طریق به بالاترین حد از وجود نائل شود. بنابراین از نظر ملاصدرا، امانت الهی عبارت از «وجود» است. از این امانت به فیض الهی نیز تعبیر کرده‌اند که بلاواسطه به انسان می‌رسد. مراد از این فیض که از گذرگاه وجود به انسان می‌رسد، همان فنا از غیر و بقا در وجود خداوند است. خداوند این امانت را به انسان مختار ارائه می‌کند و نه از روی قسر و اجبار. دلیل این مدعا آن است که امانت در نهایت باید به صاحبش برگردانده شود، از آنجا که هر صفت وجودی که حق تعالی بر هر ممکنی از ممکنات و هر ماهیتی از ماهیات افاضه کرده است، روزی به خود حق تعالی بازمی‌گردد (ملاصدرا، ۱۴۲۲: ۴۰۸؛ ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۴۸).

حکمت هبوط

علت و عامل زمینی شدن آدم در همین زمینه و با این توجیه است که آدمی صلاحیت آباد کردن خانهٔ دنیا و آخرت را دارد و چون خداوند به مقتضای حکمتش، این آبادانی را از آدم خواسته است، او را از خاک آفرید و ساختمان وجودیش را به‌گونه‌ای ساخت که مناسب قانون‌های حکمت و عالم شهادت یعنی دنیا باشد، در غیر این صورت چگونه می‌تواند به آبادانی دنیا پردازد؟ (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۳: ۳۷۰). جالب است که ملاصدرا برخلاف نظر

برخی از حکما و فلاسفه پیشین که علت هبوط انسان به زمین را، فرار از سخط الهی می‌دانند یا خطایی که مستلزم مجازات و عقوبت است^۱ (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف، ج ۸: ۳۰۰ - ۲۹۸)، همسو با برخی دیگر بر این عقیده است که بیرون راندن آدم و حوا از بهشت و فرود آمدنشان در دنیا، ناشی از خطایی نیست که مستلزم عقوبت باشد، و اصولاً نسبت ذم و عقاب دادن به انبیا(ع) مستلزم اسائه ادب به ساحت آنان و بهتان به ساحت کبریایی حق تعالی است، زیرا مقام و منزلت آنان، به حسب باطن و عالم عقلی و دوری از شرور و پاکی از آلودگی‌های طبیعت و پلیدی‌های بدنی است. وی در کتاب تفسیرش تأکید می‌کند که خداوند آدم را از بهشت بیرون راند، چون مصلحت الهی اقتضای خوردن از شجره ممنوعه را داشت و به مقتضای حکمت الهی به زمین فرود آمد تا برای تکمیل سعادت خویش، با سختی‌ها و تکالیف دست و پنجه نرم کند و فرزندانش از او به وجود آیند و درهای برکت به رویشان باز شود و چون قدرت جود و بخشش الهی غیرمتمم و نامحدود است، نور افافاضه شده از رحمتش نیز بی‌نهایت خواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۱۰).

نتیجه‌گیری

در الهیات و حکمت صدرایی غایت عالم، وجود انسان و تحقق مقام خلافت الهی برای اوست. در توضیح و تبیین این انگاره، به جز آموزه‌های وحیانی از تحلیل‌های عقلانی با تکیه بر قواعد هستی‌شناختی بهره برده است. در این نظریه، خلافت انسان به معنای خالی شدن صحنه وجود از خداوند نیست، بلکه به این معناست که انسان مظهر و خلیفه خداوند است، خواه خلافت صغری (در زمین) خواه خلافت کبری (در آسمان و عوالم روحانی). استحقاق آدمی در این مقام بر معرفتش تکیه دارد، آن‌گونه که در برخی آیات پیش‌گفته دیده شد. اختلاف وجودی و سرشت و سرنوشت انسان با موجودات دیگر، اعم از فرشتگان، شیاطین، حیوانات، گیاهان و جمادات، بر همین مبناست. از این جهت، انسان «امانتدار» خداست، یعنی صفتی وجودی و نوعی کمال نوری بر انسان افافاضه شد و تنها و

۱. فلاسفه‌ای چون انبازقلس و افلاطون (برای آگاهی بیشتر رک: ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف: ۳۰۰ - ۲۹۸).

تنها به او اختصاص دارد و هبوط انسان به زمین، برای تحقق و تکمیل سعادت اوست، تا با سختی‌ها و تکالیف، از سویی و فقر و ذلتِ خود، از سوی دیگر مواجه شود و بتواند منعکس‌کنندهٔ اسما و صفات حق باشد.



کتابنامه

- قرآن مجید (۱۴۱۵ ق). ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم.
۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۶). تفسیر موضوعی قرآن مجید، جلد ۱۵، چ اول، قم: اسراء.
 ۲. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴). المیزان فی التفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، جلد ۲۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
 ۳. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۶). معارف قرآن: خدانشناسی، کیهان‌شناسی و انسان‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).
 ۴. ملاصدرا (۱۳۶۴). تفسیر القرآن الکریم، جلد ۷، قم: بیدار.
 ۵. — (۱۳۷۸). المظاهر الالهیه فی اسرار العلوم الکمالیه، تصحیح، تحقیق و مقدمه: سید محمد خامنه‌ای، چ اول، تهران: بنیاد حکمت صدرا.
 ۶. — (۱۳۸۵ الف). اسرار الآیات، ترجمه محمد خواجوی، چ دوم، تهران: مولی.
 ۷. — (۱۳۸۵ ب). مجموعه رسایل فلسفی، چ سوم، تهران: حکمت.
 ۸. — (۱۳۸۳ الف). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ترجمه محمد خواجوی، جلد ۹، چ دوم، تهران: مولی.
 ۹. — (۱۳۸۳ ب). شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجوی، جلد ۴، چ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 ۱۰. — (۱۳۸۲). الشواهد الربوبیه، تصحیح و مقدمه سید مصطفی محقق داماد، ویراستار مقصود محمدی، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
 ۱۱. — (۱۴۲۲ ق). شرح الهدایه الأثریه، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
 ۱۲. — (۱۳۸۱). شرح بر زادالمسافر، تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی؛ چ سوم، قم: بوستان کتاب.